

معجزات سقاخانه: مبارزه بر سر قدرت، آزار بهائیان و قتل دیپلمات امریکایی در تهران^۱

همایون کاتوزیان

مدیر و سردبیر مجله *Iranian Studies*

معجزات

در اواخر تیرماه ۱۳۰۳ ش/ژوئن ۱۹۲۴م، تهران با این خبر تعجب‌انگیز بیدار شد که در سقاخانه‌ای معجزه‌ای رخ داده است. چنان که انتظار می‌رفت، روایت‌های گوناگونی از ماجرا وجود داشت. اول این نقل سر زبان‌ها افتاد که سقاخانه مرد کوری را بینا کرده است. بعد از آن گفته شد که بعد از این اتفاق یا جدای از آن، فردی بابی‌مذهب تلاش کرده که آب سقاخانه را مسموم کند و بر اثر معجزه دستش در پنجره سقاخانه گیر کرده است. مشهورترین داستان اما داستان دختری بابی-بهایی بود که تلاش کرده بود آب سقاخانه را مسموم کند و ناگهان کور شده بود.^۲ گزارش نیویورک تایمز در شماره ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۴ چندگانگی این شایعات را نمایاند:

همایون کاتوزیان عضو کالج سنت‌آنتونی و انستیتوی شرق‌شناسی دانشگاه آکسفورد است. هرچند تحصیلات دانشگاهی‌اش در اقتصاد و جامعه‌شناسی بوده است، حوزه علائق دانشگاهی او گسترده‌تر و شامل ادبیات، علوم سیاسی و تاریخ نیز می‌شود که در هر یک از این حوزه‌ها آثاری منتشر ساخته است. از آن جمله *اند اقتصاد سیاسی ایران*، *صادق هدایت و مرگ نویسنده*، *نقدی بر بوف کور هدایت*، *تضاد دولت و ملت*، *دولت و جامعه در ایران*، *استبداد*، *دموکراسی و نهضت ملی و سعدی شاعر عشق و زندگی*.

Homa Katouzian <Homa.katouzian@orinst.ox.ac.uk>

British Journal of Middle Eastern Studies, 40:3
(October 2013), 295-304.

۱. این مقاله ترجمه‌ای است به قلم فاطمه شمس از

Homa Katouzian, "Miracles at the Saqqa-khanih: Power Struggles, Baha'i Pogrom and Murder of the American Envoy in Tehran,"

۲. حسین مکی، *تاریخ بیست‌ساله ایران* (تهران: علمی، ۱۳۷۴)، جلد ۳، ۱۰۸-۱۰۹.

ISSN 0892-4147-print/ISSN 2159-421X online/2014/29.1/ 4-16

حدود یک ماه پیش شایع شده بود که یکی از سکنه محل بلافاصله بعد از این که نام عباس افندی، رهبر درگذشته بهائیان را به زبان آورده، کور شده است. پس از این اتفاق سقاخانه بی‌درنگ به زیارتگاه مهمی تبدیل شد و بسیاری از مسلمانان به زیارت آن شتافتند. آنها راهپیمایی‌هایی بر ضد بهایت به راه انداختند و حکومت هم هیچ تلاشی برای متوقف کردن تظاهرات نکرد. گزارش‌های چند روز گذشته حاکی از این است که بهائیان آب سقاخانه را مسموم کرده‌اند.

درگیری‌های ضد بابی حوادث آشنایی بودند که از زمان ظهور باب در دهکده‌ها و بخش‌ها و شهرهای متفاوت ایران اتفاق می‌افتادند. آخرین بلوای ضد بابی که در یزد و اصفهان در ۱۲۸۲ش/۱۹۰۳م به راه افتاد، ۱۴۰ کشته و تعداد بسیاری مجروح و آواره بر جای گذاشت.^۳

در کل، برانگیختن اعتقادات مذهبی به دلایل سیاسی ابزاری شناخته شده برای مخالفت با وزرا یا سیاست‌های حکومتی بود، چه در جنبش تنباکوی ۱۲۶۹-۱۲۷۱ش/۱۸۹۰-۱۸۹۲م و چه در کارزارهای کمتر معروف علیه کارمندان گمرگ بلژیکی در تهران و تبریز در اوایل دهه ۱۲۸۰ش/۱۹۰۰م.^۴

بابی یا بهایی بودن مشخصاً بهانه آسان‌یابی بود و به همین علت مخالفان بسیاری از رهبران و فعالان انقلاب مشروطه را پیرو مذهب باب معرفی می‌کردند تا مشروعیت آنها و ایده‌هایشان را از بین ببرند.^۵

مبارزه بر سر قدرت

ماجرای سقاخانه درست در میانه مبارزهای جدی بر سر قدرت اتفاق افتاد که به مدت سه سال در جریان بود؛ مبارزه‌ای که از زمان کودتای حوت ۱۲۹۹ش/فوریه ۱۹۲۱م به رهبری رضاخان و سیدضیا در جریان بود و در نهایت رضاخان که در مقام وزیر جنگ و سردار سپه قدرت زیادی به دست آورده بود قدرت را قبضه کرد. دیکتاتوری رو به صعود نتیجه شکست انقلاب مشروطه بود که با هدف ایجاد حکومت مشروطه به راه افتاد، منتها به جای آن هرج و مرج بین سال‌های ۱۲۸۸ش/۱۹۰۹م، سال فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان، و ۱۲۹۹ش/۱۹۲۱م، سال کودتا،

۳. تهران: نشر مرکز، (۱۳۹۱)، بخشی ۸.
5. Homa Katouzian, "Liberty and Licence in the Constitutional Revolution of Iran," *Iranian History and Politics: The Dialectic of State and Society* (London and New York: Routledge, 2007), chapter 8.

۴. برای گزارش شاهد عینی در اصفهان بنگرید به سیدمحمدعلی جمال‌زاده، سر و ته یک کرباس یا اصفهان‌نامه (تهران: نشر معرفت، ۱۳۴۴)، جلد ۱، ۸۸-۱۱۳.
۵. همایون کاتوزیان، ایرانیان، ترجمه حسین شهیدی

روز به روز بیشتر شد.^۶

رضاخان موفق شد به سرعت ناآرامی‌های ولایات و شورش‌های ایلات را سرکوب کند، اما سیاست کشمکش و هرج‌ومرج در شهرها به پایان نرسید و دعوا بر سر قدرت در مجلس و روزنامه‌ها همچنان در جریان بود. اجتماعات خیابانی هنوز گاه و بیگاه به راه می‌افتادند و روزنامه‌ها غالباً اجازه انتشار داشتند. مجلس چهارم در ۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م، یعنی زمانی پایان یافت که رضاخان هنوز به نخست‌وزیری نرسیده بود. اما در انتخابات بعدی نامزدهای طرفدار رضاخان اکثریت مجلس را از آن خود کردند و زمینه ارتقای او به مقام نخست‌وزیری را فراهم آوردند. با این همه، باز هم مدت کوتاهی طول کشید تا هم‌زمان با سقوط کابینه مشیرالدوله، قوام‌السلطنه که رقیب جدی رضاخان بود از کشور بیرون رانده شود و احمدشاه به سفر بازگشت‌ناپذیرش به اروپا برود.^۷

رضاخان که با یک تیر سه نشان زده بود، در اواخر آبان ۱۳۰۲ش/اکتبر ۱۹۲۳ به نخست‌وزیری رسید و در آخرین مرحله کسب قدرت، شروع به بسیج قشون و نیروهای غیرنظامی‌اش کرد. او در میان بخش‌های عالی‌رتبه خدمات عمومی و به خصوص در میان فرماندهان نظامی محبوب بود و تعداد قابل توجهی از ناسیونالیست‌های تجددخواه او را ناجی کشوری می‌دانستند که نیاز به ثبات و متجدد شدن داشت. خود او اما چندان لذتی از حمایت عوام نمی‌برد. سیدحسن مدرس، رهبر سابق اکثریت مجلس، که اکنون رهبر اپوزیسیون به‌حقوق‌رفته در مجلس بود، قطعاً در میان جماعت شهری و به‌خصوص در بازار محبوبیت بیشتری از رضاخان داشت.

رضاخان و حامیانش، که گروه‌های تجددخواه و سوسیالیست مجلس آنها را هدایت می‌کردند، طرحی برای تغییر قانون اساسی ریختند که بر اساس آن سلطنت را به جمهوری تبدیل کنند و پیرو این تغییر، رضاخان در نهایت رئیس‌جمهور و دیکتاتور شود. فهمیدن اینکه رضاخان و دست‌اندرکارانش در این مرحله به این نقشه به مثابه اولین قدم برای تشکیل سلطنت پهلوی می‌نگریستند یا نه دشوار است، هرچند بعید به نظر نمی‌رسد که خود رضاخان چنین ایده‌ای در ذهن داشت. در هر حال، اپوزیسیون یقین داشت که این هدف نهایی اوست. ملک‌الشعراى بهار هم در یکی دو شعر سیاسی که در همان زمان نوشت به این مسئله اشاره کرد و مثلاً در یکی از این شعرهایش آمده است:

Tauris, 2006), chapters 3-10.

7. Katouzian, *State and Society in Iran*, chapter 10.

6. Homa Katouzian, *State and Society in Iran: the Eclipse of the Qajar's and the Emergence of the Pahlavis* (London and New York: I. B.

در پردهٔ جمهوری کوید در شاهی
ما بی‌خبر و دشمن طماع زرنگ است^۸

و در شعر دیگری،

اگر پیدا شود در ملک یک مرد
به‌مانند رضاخان جوانمرد
کنندش دوره فوراً چند ولگرد
به حکم این‌که باید ضایعش کرد
بگویند از سر شه تاج بردار
به فرق خویشان آن تاج بگذار^۹

کمپین جمهوری‌خواهی به سرعت به راه افتاد. رهبران کمپین که از اکثریت تعداد خود در مجلس مطمئن بودند، عجله داشتند که در نوروز ۱۳۰۳ ش/۲۱ مارس ۱۹۲۴ کار را تمام کنند تا به جای محمدحسن میرزا، ولیعهد و نایب‌السلطنه شاه در زمان غیابش، رضاخان در مقام رئیس جمهور نوروز را تبریک بگویند.^{۱۰} اگر آن همه شتاب نمی‌کردند و اگر سیدحسن مدرس، رهبر اپوزیسیون مجلس، آن قدر زیرکانه از موقعیت خود استفاده نمی‌کرد، به آرزویشان می‌رسیدند. روزی که قرار بود قضیه در مجلس به بحث گذاشته شود، اعضای کمپین جماعت اجیرشده‌ای را به جلوی درهای مجلس فرستادند که محل ورود رضاخان برای حضور در جلسه بود. با این حال، طرفداران اپوزیسیون که از لحاظ تعداد بیشتر بودند و صدایشان از جماعت حامی حکومت بلندتر بود، لحظهٔ ورود رضاخان جلوی دروازهٔ مجلس شعارهایی علیه او سردادند. رضاخان که به طرز ناخوشایندی شوکه شده بود با عصبانیت به گارد نظامی مجلس دستور حمله به جمعیت معترض را داد و خودش هم شخصاً وارد درگیری شد. در این اثنا، حضور مدرس با قدرت بی‌نظیر خطابه‌گویی‌اش در دفاع از آنچه خون شهدای مشروطه می‌نامید، منجر به تهییج احساسات حضار در صحن مجلس شد.

یکی از هوداران احساساتی رضاخان کنترلش را از دست داد و رهبر مورد احترام اپوزیسیون را از ناحیهٔ صورت مضروب کرد. با درز خیر ضرب و شتم مدرس به بیرون از محوطهٔ درگیری، بر تعداد

زمینه‌چینی‌ها بود. تا جایی که صدراعظم شاه حتی قبل از اینکه این موضوع در مجلس به بحث گذاشته شود، تقریباً از امور کاخ گلستان خلع ید شد. بنگرید به مهدقلی هدایت، خاطرات و خطرات (تهران: انتشارات زوار، ۱۳۶۳).

۸. محمدتقی بهار، دیوان ملک‌الشعراء بهار، به کوشش مهرداد بهار (تهران: توس، ۱۳۶۸)، جلد ۱، ۳۸۷.
۹. بهار، دیوان ملک‌الشعراء بهار، ۳۸۹.
۱۰. مهدقلی هدایت، مخبرالسلطنه، از نزدیک شاهد این

و نیز بر خشم حامیان مدرس که با گارد امنیتی جلوی دروازهٔ مجلس درگیر بودند افزوده شد. این درگیری به خونریزی و مجروح شدن تعداد فراوانی از معترضان ختم شد. این خبر خشم رئیس مجلس، میرزا حسین خان مؤتمن‌الملک، را که فردی معتدل و محبوب بود برانگیخت. او رضاخان را به سبب صدور فرمان حمله به معترضان، آن هم از سوی گارد مجلسی که تحت کنترل رئیس مجلس بود، توبیخ کرد. با این اوصاف، شخصیت‌های اصلی هر دو طرف احساس کردند که فرصت خوبی برای برگزاری جلسهٔ مجلس نیست. کمپین از هم پاشید و رضاخان خشمگین استعفا داد، هرچند مجلس بعد از مدت کوتاهی مجدداً او را به مسند قدرت فراخواند.^{۱۱}

این وضعیت در فروردین ۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م پیشینهٔ بلافصل ماجرای سقاخانه در خرداد و تیر همان سال بود. با این حال، دو هفته پیش از واقعهٔ سقاخانه، شاعر و روزنامه‌نگار جوان و آتشین مزاج میرزاده عشقی در روز روشن به دست دو مرد، که گفته می‌شد پلیس بودند، کشته شد. عشقی پا را از حد فراتر گذاشته بود و در روزنامه‌اش، قرن بیستم، شعرها و قطعه‌های دراماتیکی دربارهٔ ظهور و سقوط کمپین جمهوری‌خواهی منتشر می‌کرد و آن را توطئهٔ انگلیس‌ها می‌خواند و به شخص رضاخان حمله و توهین می‌کرد، گرچه نام او را نمی‌برد. قتل عشقی به واکنش شدید مردم منجر شد. در پی این اتفاق، ماجرا در مجلس مطرح شد و ملک‌الشعراى بهار، یکی از سخنگویان مهم جریان اپوزیسیون، سخنرانی شدیدالحنی در یکی از جلسات رسمی مجلس ایراد کرد. غیر از بهار دوازده نفر از سردبیران روزنامه‌های اپوزیسیون هم اعلام کردند که از ترس جانشان در مجلس بست نشسته‌اند. آنها در نامه‌ای به رئیس مجلس نوشتند که دوازده تن از سردبیران روزنامه‌های اپوزیسیون که در مجلس تحصن کرده‌اند خواهان تأمین امنیت جانی‌شان‌اند.^{۱۲}

حوادث سقاخانه

در چنین فضایی بود که کمپینی ضد بابی/بهایی در روزنامه‌ها فعال شد تا زمینه را برای یک غائلهٔ بزرگ فراهم کند. به محض انتشار اخبار معجزات سقاخانه، شهر چراغانی شد، مردم هلپله به راه انداختند و راهپیمایی‌های خودجوش و از پیش طراحی‌شده در داخل و اطراف محلهٔ آشیخ‌هادی، جایی که سقاخانه در آنجا واقع شده بود، و نیز در اطراف بازار که چندان از سقاخانه دور نبود، به

۱۱. همچنین نگاه کنید به دولت و ملت، بخش دهم، محمدعلی همایون کاتوزیان.
۱۲. محمدتقی بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی؛ مکی، تاریخ بیست‌ساله، جلد ۳، ۷۵-۹۱.

۱۱. بنگرید به گزارش شاهد عینی در محمدتقی بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳)، جلد ۲، ۲۷-۶۸؛ ابراهیم خواجه‌نوری، "مدرس"، در بازنگران عصر طلایی (تهران: بی‌جا، ۱۳۲۱)؛ نیز Katouzian, State and Society in Iran, chapter 10.

راه افتاد.

در دو هفته اول اتفاقی نیفتاد، ولی شعارهایی که کفن‌پوشان در راهپیمایی سر می‌دادند روزبه‌روز تهدیدآمیزتر می‌شدند. تظاهرات‌کنندگان در چهارراه آشیخ هادی سینه می‌زدند و فریاد می‌کشیدند:

سقاخونه چی کرده؟
چش دختره رو کور کرده
مگه نمودونی چی کرده
چش دختره رو کور کرده

و بخش دیگری از جمعیت در پاسخ به این شعار فریاد می‌زد:

چهارراه آشیخ هادی
از معجز ابوالفضل
کور شده چشم بابی^{۱۳}

در بازار، جماعت کفن‌پوش از راه پر پیچ و خم تیمچه‌ها و راسته‌ها عبور می‌کردند و وقتی به راسته کتابفروش‌ها می‌رسیدند شعارهای موهنی سر می‌دادند. مردی عظیم‌الجثه در حالی که چوبی بلند را دور سرش می‌چرخاند فریاد می‌زد: "این ساطور قصابی" و جمعیتی که به دنبال او می‌آمدند فریاد می‌زدند: "در... زن بابی." و بعد او فریاد می‌زد: "این دیلم تون تابی" و جمعیت در پاسخ او جواب می‌دادند: "در... زن بابی."^{۱۴}

قتل رابرت ایمری

در همین اثنا، تعدادی از افراد مریض و معلول برای شفاگرفتن به سمت سقاخانه شتافتند. از سوی دیگر، با رسیدن این خبر به خارجی‌های مقیم تهران، رابرت ایمری، نایب کنسول امریکایی و یک عکاس آماتور و مشتاق به همراه دوستش ملوین سیمور در ۲۷ تیر/ ۱۸ ژوئیه به قصد عکس‌برداری برای مجله نشنال جئوگرافی به محل واقعه رفتند. تعداد بسیاری از زنان و مردان در محل سقاخانه تجمع کرده بودند. از میان زنان یکی نشسته بود، دیگری ایستاده بود و سومین زن در سقاخانه نذری پخش می‌کرد. زن دیگری بچه‌اش را به دیوار سقاخانه می‌مالید و زنی در

۱۳. مکالمه با شاهدی عینی، ساکن محله آشیخ هادی در ۱۴. مکالمه با شاهدی عینی در ۱۳۳۷ که در آن لحظه مشغول خرید کتاب از کتابفروشی علمی بوده است. ۱۳۳۹.

سقاخانه برای باردار شدنش دعا می‌کرد. مردی به پیامبر و خاندانش صلوات می‌فرستاد و دیگران را هم تشویق می‌کرد که همین کار را بکنند: "لال از دنیا نری صلوات سوم را بلندتر ختم کن."

مردان دیگر چپق‌شان را می‌کشیدند، آب می‌آوردند و نذری پخش می‌کردند. پلیس هم که برای برقراری نظم در محل حضور داشت به جمعیت پیوسته بود و دربارهٔ معجزات، به خصوص فلج‌شدن دست کافری که می‌خواست آب سقاخانه را مسموم کند، اختلاط می‌کردند. چند تن متجددمآب و بوروکرات هم به پلیس و مردم پیوسته بودند.^{۱۵}

این صحنه‌ای بود که ایمری و دوستش در بدو ورود و لحظه عکس‌برداری با آن مواجه شدند. جمعیت از دیدن مردان چشم‌آبی با کت سیاه دنباله‌دار (فراک) و کلاه‌های استوانه‌ای که در تلاش بودند دوربین‌هایشان را برای عکس‌برداری آماده کنند، هیجان‌زده و در عین حال مشکوک شده بودند. در ابتدا به ایمری و دوستش تذکر دادند که دوربین‌هایشان را جمع کنند و بعد از اینکه دو بار دوربینشان به سمت جمعیت چرخید، دو نفر جلو آمدند و تلاش کردند که با انداختن کت‌هایشان روی دوربین آنها را از عکس‌برداری منع کنند. ایمری عنان تحملش را از کف داد و به سمت جمعیت فریاد کشید. در پی آن، جمعیت به سمت او و همراهش حمله‌ور شدند. ایمری و همراهش که احساس خطر کرده بودند، سوار کالسکه شدند و از راننده خواستند که حرکت کند. کالسکه از چهارراه آشیخ‌هادی به داخل خیابان استخر پیچید. چند سرباز و پلیس هم در آن حوالی حضور داشتند. یک پسر هفده‌ساله با نام سیدحسین فریاد کشید که این‌ها همان بابی‌هایی هستند که می‌خواستند آب سقاخانه را مسموم کنند. در پی آن، جمعیت بیشتر تحریک شد و تعدادی شروع به تعقیب کالسکه، فریاد زدن، چرخاندن چوب و پرتاب سنگ به سمت کالسکه کردند. چند نفر از آنها به کالسکه چسبیدند و درشکه‌چی را پایین کشیدند و سر جای او پریدند. کالسکه را برگرداندند و از چهارراه حسن‌آباد به سمت میدان توپخانه حرکت کردند. زمانی که کالسکه به دروازهٔ میدان مشق رسید که چند سرباز هم آنجا ایستاده بودند، جمعیت موفق شد متوقفش کند و به سرنشینانش هجوم ببرد. در همان حال، ملوین سیمور در تلاش بود با چوبدستی ایمری از خودش دفاع کند. بر اساس ادعای منابع حکومتی، جمعیت آنها را از کالسکه به پایین کشید، در حالی که منابع اپوزیسیون گفتند این سربازان بودند که سرنشینان کالسکه را با سرنیزه مجروح کردند. به هر حال، پلیس و سایر نیروهای امنیتی از پاسگاه‌های پلیس اطراف به محل واقعه آمدند و با همراهی جمعیت و سربازان دو مجروح را به بیمارستان عمومی پلیس منتقل کردند. ایمری

۱۵. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ۱۱۸.

و همراهش زمانی که به بیمارستان رسیدند زنده بودند، ولی ایلمبری به علت ضرب و جرح بیشتری، که به گفته حکومت به دست جمعیت و به گفته اپوزیسیون به دست سربازان به او در بیمارستان وارد شد، درگذشت.^{۱۶}

حکومت به سرعت و با جدیت به این واقعه واکنش نشان داد. حکومت نظامی اعلام شد. نزدیک به ۲۰۰ نفر دستگیر و بعضی از آنها بعد از دادگاه‌های سرپایی نظامی، اعدام یا زندانی شدند. مدتی بعد و با پافشاری سفارت امریکا، حکومت سه پسر نوجوان، از جمله سیدحسین که نامش در بالا آمد، و یک نظامی را به اتهام مشارکت در قتل ایلمبری اعدام کرد.^{۱۷} وزارت خارجه نامه عذرخواهی مفصلی به سفارت و دولت امریکا فرستاد. ۶۰ هزار دلار غرامت به خانواده قربانیان پرداخت شد و دولت ایران ۱۱۰ هزار دلار دیگر نیز بابت هزینه حمل جسد ایلمبری با کشتی به امریکا پرداخت کرد. دولت امریکا اعلام کرد با این پول بورسی ایجاد خواهد کرد که از طریق آن ایرانیان بتوانند برای درس خواندن به امریکا سفر کنند، ولی هرگز چنین اتفاقی نیفتاد.^{۱۸}

چه کسانی مقصر بودند؟

نه فقط حکومت، بلکه اپوزیسیون و حتی خود مدرس نیز مراتب تأسف عمیق خود را از آن اتفاق در جلسه بعدی مجلس ابراز کردند. اما در آن واحد، نظریه‌ها و شایعاتی درباره دست‌های پنهان دخیل در حادثه شکل گرفت. اپوزیسیون مدعی شد که این نقشه خود حکومت بوده که حکومت نظامی اعلام کند، سانسور را برقرار سازد و به تبع آن حادثه تعدادی از مخالفان سیاسی را دستگیر یا وادار به سکوت کند و به خصوص در مقابل غرب، انگشت اتهام را به سمت اپوزیسیون، چونان مرتجعان عقب‌افتاده، دراز کند. حکومت و حامیانش دقیقاً همین کار را کردند و اپوزیسیون را مسئول شورش‌ها و کشتار و اقدامات عجولانه و سرسختانه برای فرونشاندن ناآرامی‌ها دانستند. اینکه حکومت در نهایت از این حادثه به نفع خود استفاده کرد صحت دارد. حتی وابسته نظامی انگلیس در تهران گزارش داد که رضاخان از این حادثه به منزله بهانه‌ای برای اعلام حکومت نظامی و سانسور مطبوعات و دستگیری مخالفان سیاسی خود استفاده کرد.^{۱۹} یک افسر نظامی امریکایی که برای تفحص درباره قتل به تهران فرستاده شده بود هم گزارش داد که خواست شخصی رضاخان مرگ یک خارجی بود تا بتواند حکومت نظامی اعلام کند و قدرت روحانیان را بسنجد.^{۲۰}

Studies, 18:3 (August 1986).

18. Zirinsky, "Blood, Power and Hypocrisy."

19. FO 371, 10146, 1 August 1924 cited in Zirinsky, "Blood, Power and Hypocrisy."

20. Zirinsky, "Blood, Power and Hypocrisy," 276.

۱۶. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران؛ مکی، تاریخ بیست‌ساله.

17. Michael Zirinsky, "Blood, Power and Hypocrisy: The Murder of Robert Imbrie and American Relations with Pahlavi Iran," *International Journal of Middle East*

کامل‌ترین و منظم‌ترین گزارشی که از کل واقعه در همان زمان منتشر شد نوشته دابلیو. اسمیت موری، کنسول امریکا در تهران، خطاب به وزیر امور خارجه وقت در ۱۰ اوت ۱۹۲۴م/۱۹ مرداد ۱۳۰۳ش است. در این گزارش، اسمیت موری رضاخان را متهم به برانگیختن شورش‌ها می‌کند. موری به‌رغم اینکه احساسات ضد بهایی و افراطی‌گری را در جریان قتل ایمری مؤثر می‌داند، مدعی می‌شود که او به دست سربازان به قتل رسیده است. اسمیت موری در بخشی از ادله‌ای که برای متهم کردن حکومت و ارتش به قتل ایمری می‌آورد، می‌نویسد:

گرچه از زمان فروپاشی جنبش جمهوری‌خواهی وضعیت تهران از لحاظ رعایت قانون و نظم در حالت اضطراری بوده است و نیز اگرچه این امکان وجود دارد که حکومت به اهمیت و جدی بودن تظاهرات سقاخانه پی برده باشد، رئیس‌الوزراء [رضاخان] به این نکته اذعان دارد که قبل از وقوع فاجعه، شخص او به پلیس و نیروهای نظامی دستور داده که از هرگونه دخالتی در تظاهرات مذهبی خودداری کنند و تحت هیچ شرایطی تیری شلیک نشود. بنابراین، مسئولیت سرنوشت دو مردی که مورد هجوم دو هزار مذهبی متعصب قرار گرفتند بر عهده آنهاست.^{۲۱}

این ادعا احتمالاً درست است و عجیب به نظر نمی‌رسد. یکی دو ماه قبل از فروپاشی کمپین جمهوری‌خواهی، رضاخان راهی قم شد تا با سه تن از مراجع تقلید دیدار کند دو تن از این مراجع، مدت کوتاهی پس از این دیدار به نجف برگشتند تا نگرانی آنها را درباره حرکت جمهوری‌خواهی برطرف کند. مراجع در پاسخ به رضاخان گفته بودند که مخالف ایجاد حکومت جمهوری‌اند، اما از به تحت نشستن او به عنوان پادشاه مشروطه حمایت می‌کنند.^{۲۲} از آن به بعد، رضاخان نقش یک مذهبی پرشور را ایفا کرد و از سوی علمای مجاور حرم علی‌بن ابی‌طالب در نجف هدایایی دریافت کرد. علما هم با پیشنهاد او مبنی بر تأسیس سلسله خودش مخالفتی نکردند.^{۲۳} در عین حال، اسمیت موری اضافه کرد:

حمله به ایمری و سیمور حدود نیم ساعت طول کشید. در ناحیه‌ای که سنگ‌پرانی اتفاق افتاد، هم کلانتری و هم قزاق‌خانه وجود داشت. ولی جایی که هم پلیس و هم نیروی نظامی حضور داشتند، هیچ تلاشی برای متفرق کردن جمعیت صورت نگرفت. مشارکت نیروهای نظامی و حداقل یک افسر در جریان درگیری، واقعیتی انکارناپذیر است. این نکته

۱۳-۱۶؛ کاتوزیان، ایرانیان، ۲۰۵-۲۰۶.
23. Katouzian, State and Society in Iran, chapter 10.

21. Smith Murray to the Secretary of State in
<http://www.iranpresswatch.org/post/4516>.

۲۲. مهدی حائری یزدی، خاطرات مهدی حائری یزدی،
ویراسته حبیب لاجوردی (بتردا: IranBooks، ۲۰۰۱).

در اولین شهادتی که از سیمور گرفته شده هم تأیید شده است. در این شهادت، سیمور قاطعانه تأیید می‌کند که افسر وظیفه از اولین کسانی بود که به او حمله کرد. به علاوه، یکی از افسران ارتش و از دوستان نزدیک نگارنده این مقاله که با افسر وظیفه کشیک آن روز، با نام ستوان جان محمد، مسئول گارد دروازه شهر، آشنایی شخصی داشته [جان محمدخان سرتیپ بود، هرچند ممکن است این فرد جان محمد دیگری بوده باشد]، گفت که جان محمد به راحتی نزد او اعتراف کرده است که نه فقط سربازانی که در روز حادثه تحت فرمان او بودند به حمله‌کنندگان پیوستند، بلکه خود او هم در حمله شرکت کرده بود. او در پاسخ به این سوال که چرا چنین کاری کرد، گفته بود نمی‌دانستم فرد مورد حمله کنسول امریکاست، فکر کردم او یک سگ بهائی است.^{۲۴}

اسمیت موری همچنین می‌افزاید که سربازان در مراحل بعدی وقوع حادثه، از هویت امریکایی قربانیان باخبر بودند. او همچنین می‌نویسد:

مدت کوتاهی بعد از قتل کنسول امریکا، وزیرمختار امریکا اطلاعات معتبری دریافت کرد مبنی بر اینکه رضاخان افسران ارتش و هر کسی را که به صحبت درباره این قضیه دهان بگشاید تهدید به بریدن زبان کرده است. اینکه قصد اصلی رضاخان حفاظت از نیروهای نظامی بود از طریق مکالمه‌ای که او در همین زمان با آقای سایپر، نماینده سینکلر، داشت هم معلوم می‌شود. در این مکالمه، رضاخان از شنیدن اینکه نیروهای نظامی در وقوع حادثه دخیل بوده‌اند به شدت عصبانی می‌شود.^{۲۵}

با این حال، سیر وقوع حوادث نشان می‌دهد که تحریک شورش‌ها از جانب حکومت غیرممکن بوده است. مشخصاً در ماجرای نصب تمثال وارونه روی خر که تظاهرات‌کنندگانی فریاد می‌کشیدند:

این بابی بی‌غیرت
یاغی شده با ملت

احتمال اینکه منظور شخص رضاخان بوده باشد بسیار زیاد است.^{۲۶} از سوی دیگر، این واقعه به وضوح بر ضد منافع اپوزیسیون بود و در هر صورت، هم قبل و هم بعد از این واقعه، آنها نشان

۲۶. مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، ۱۰۹.

۲۴. بنگرید به گزارش اسمیت موری.
۲۵. بنگرید به گزارش اسمیت موری.

دادند که جریان اپوزیسیون پارلمانی واقعی‌اند، نه دستجات یاغی خیابانی.

با این همه، مخالفان رضاخان و جمهوری‌خواهی محدود به اپوزیسیون مجلس نبودند. نیروهای محافظه‌کاری که به‌رغم کاهش تعدادشان هنوز قابل ملاحظه بودند و دربار پادشاهی و شماری چند از علمای مشهور تهران آنها را هدایت می‌کردند هم بخشی از اپوزیسیون به حساب می‌آمدند. در این میان، سیدمحمد امام جمعه که وابسته به خانواده سلطنتی بود و نیز حاج‌آقاجمال اصفهانی، سیدمحمد بهبهانی و شیخ‌محمد خالصی‌زاده از جمله علمای تأثیرگذار بودند. به طور قطع چهارماه پیش از این ماجرا، طی درگیری‌های به نفع و بر ضد اعلام جمهوری‌خواهی، خالصی‌زاده جمعیتی را به سمت مجلس هدایت کرد، جایی که نزاعی میان او و نمایندگان مدافع رضاخان در گرفته بود.

در نامه‌ای که محمدحسن میرزا به برادرش، احمدشاه، در اروپا نوشته و فقط بخش‌هایی از آن به جای مانده است، او ادعا می‌کند که این سربازان بودند که ایمری را در بیمارستان کشتند، نه مردم. ولی از لحن او مشخص است که گرچه تلویحاً رضاخان را مسئول کل ماجرا می‌داند، اما با شورشگران هم‌دل است.^{۲۷} با این حساب به نظر می‌رسد که احتمالاً دربار سلطنتی و هم‌پیمانان محافظه‌کارش شورش‌های ضد بایی را به منزله کمپینی سیاسی با هدف براندازی رضاخان به راه انداختند. با توجه به ادامه یافتن تظاهرات برای مدتی طولانی قبل از مرگ ایمری، احتمال اینکه حکومت از تظاهرات در راستای منافع خود استفاده کرده باشد، نیز افزایش می‌یابد. شاهد این مدعا مخبرالسلطنه است که موكداً گفته است پلیس کناری ایستاد و هیچ کاری قبل از کشته شدن ایمری نکرد.^{۲۸}

دست پنهان انگلیس‌ها

روایاتی که شرح آن در بالا آمد از بحث‌های سیاسی عوام دربارهٔ عاقبت ایمری بسیار فاصله دارند. تئوری توطئه، که دهه‌های متوالی به تفصیل مطرح شده بود و همگان به آن باور داشتند، بر این پایه استوار بود که انگلیسی‌ها این بلوا را برنامه‌ریزی کرده بودند تا امریکایی‌ها از دستیابی به امتیاز انحصاری نفت در شمال ایران باز بمانند. منشأ این افسانه به زمان وقوع حادثه بر می‌گردد. کمپانی امریکایی نفت سینکلر در همین زمان برای کسب امتیاز انحصاری نفت شمال با حکومت ایران در حال مذاکره بود؛ امتیازی که شرکت نفت انگلیس و ایران مخالف آن بود و

۲۷. بنگرید به نصرالله سیف‌پور، فاطمی، آئینه عبرت (لندن)، ۲۸. مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات، ۳۶۳. نشر کتاب، جلد ۱، ۷۰۷-۷۰۸.

ظاهراً اقداماتی برای جلوگیری از آن نیز به عمل آورده بود. قتل ایمری بلافاصله به این شبهه دامن زد که طراحی قتل با هدف مشخص مذکور به دست انگلیسی‌ها صورت گرفته بود. اسمیت موری در گزارشش به وزارت خارجه امریکا نوشت که تقریباً هم‌زمان با کشته شدن ایمری، این شایعه در شهر پخش شد که قتل او نتیجهٔ دسیسه‌های نفتی بوده است و مهاجمان بر این باور بودند که قربانی شخصی با نام سوپر، نمایندهٔ کمپانی نفتی سینکلر، است.^{۲۹} هرچند عجیب به نظر می‌رسد که مهاجمان می‌توانستند دربارهٔ هویت قربانیان، جز اینکه ظاهر آنها اروپایی به نظر می‌رسید، اطلاعی داشته باشند:

تقریباً بلافاصله قیل و قال علیه انگلیس در مطبوعات فارسی‌زبان بالا گرفت و علناً گفته شد که انگلیسی‌ها عامل ارتکاب جرم بودند. نگارنده در این زمینه اطلاعات معتبری دارد مبنی بر اینکه رئیس‌الوزراء [رضاخان] انگلیسی‌ها را اگر نه مسئول ارتکاب جرم، اما قطعاً مسئول تشویق و حمایت مالی سقاخانه به مثابه مرکز اصلی غائله می‌دانست.

این مسئله باعث خشم سفارت انگلیس شد:

در روز تشییع جنازهٔ ایمری، کاردار انگلیس، آقای ادموند اوی، که شاهد موج شایعات بود، به طور جدی به ذکاءالملک، وزیر خارجه ایران، اخطار داد که باید دربارهٔ مطبوعات سخت‌گیری بیشتری لحاظ شود و اینکه انتشار شایعاتی از این دست را تحمل نخواهد کرد. از آنجایی که در روزهای آتی موجی از سوء استفاده و شرم‌آورترین اشارات علیه سرزمین شیر و تک‌شاخ (انگلستان) به راه افتاد، این اخطار به هیچ عنوان مؤثر نبود. در نتیجه، فرستادهٔ انگلیس به همراه دبیر امور شرقی‌اش، آقای هاوارد، به خانهٔ بیلاقی رئیس‌الوزراء رفت و اولتیماتومی را به او تحویل داد که بر اساس آن راهکارهای قاطعانه‌ای برای سرکوب هر روزنامه‌ای در تهران که بریتانیای کبیر را متهم به مشارکت در واقعهٔ قتل ایمری می‌کند، صادر شود. در ابتدا رئیس‌الوزراء پافشاری کرد و گفت باید کل قضیه مورد تفحص و بررسی قرار گیرد، اما در نهایت تسلیم شد و تکذیبیه‌ای صادر کرد که در پی آن وضع تا جایی که به انگلیس مربوط می‌شد آرام شد.

همچنین، اسباب تعجب نیست که سفیر روسیه هم تمام تلاش خود را کرد تا هر کاری می‌تواند برای مقصر دانستن انگلیس در ارتکاب جرم بکند. و این افسانه ده‌ها سال ادامه یافت، بی‌توجه

29. Smith Murra in <http://www.iranpress-watch.org/post/4516>

به اینکه معنایش این است که نایب کنسول امریکا یا نماینده سینکدر حاضر بودند برای منافع انگلستان جان خود را فدا کنند.

بازسازی

ترتیب وقایع را می‌توان بر اساس گزارش‌ها و شرایط مرتبط با این قضیه عجیب و غریب بازسازی کرد. پس از فروپاشی کمپین جمهوری‌خواهی، حکومت رضاخان با افزایش قدرت روزافزون او ادامه یافت و اتفاقاتی نظیر ترور میرزاده عشقی با اطلاع او به وقوع پیوست. در همین دوران، تعدادی از نیروهای دربار سلطنتی به همراه شماری از علمای محافظه‌کار تهران از معجزات سقاخانه و تظاهرات برای ایجاد تزلزل در حکومت و فشار آوردن بر رضاخان و استعفای او از قدرت استفاده کردند و در طرح‌ریزی آنها سهیم بودند. رضاخان که از چنین نقشه‌ای بی‌خبر بود، گمان کرد این اتفاق فقط گونه‌ای طرح ضد بایی است و با توجه به پیمانش با مراجع و حمایت آنان از به سلطنت رسیدنش و همچنین حرف‌های مثبتی که دربارهٔ مذهب تشیع زده بود، دستور عدم دخالت پلیس و ارتش را صادر کرد. با این حال، وقتی ایمبری و سیمور به صحنه رسیدند، خودبه‌خود و بدون اینکه طراحان حمله کسی را تحریک کرده باشند، مورد حملهٔ مهاجمان قرار گرفتند و بعضی از سربازان و پلیس که با مهاجمان همراه بودند، به‌رغم دریافت فرمان عدم دخالت در تظاهرات، به حمله‌کنندگان پیوستند.

رضاخان انگلیس‌هراس هم مانند بسیاری دیگر بر این باور بود که حداقل تظاهرات نتیجهٔ نقشهٔ انگلیس‌ها بوده است، ولی در هر حال حکومت از این موقعیت برای سرکوب و در عین حال متهم کردن اپوزیسیون مجلس استفاده کرد. بنابراین، وقوع این حوادث بخشی از جریان مبارزهٔ مداوم بر سر قدرت بود، هرچند مرگ ایمبری را هیچ‌کس برنامه‌ریزی نکرده بود. اقدام اپوزیسیون در آبانماه ۱۳۰۳/اکتبر ۱۹۲۴ علیه رضاخان با تحریک شیخ‌خزعل به قیام نیز ناکام ماند.^{۳۰} چنان که معروف است، مبارزه بر سر قدرت در آبان ۱۳۰۴ش/اکتبر ۱۹۲۵م با سقوط سلسلهٔ قاجار و به قدرت رسیدن رضاشاه به پایان رسید.^{۳۱}

31. Smith Murra in <http://www.iranpress-watch.org/post/4516>

30. Smith Murra in <http://www.iranpress-watch.org/post/4516>